

تربیت

در

آئین بھائی

مؤسسه ملی مطبوعات امری

۲۹ ایدیع

تربیت در آئین بهائی

آغاز سخن در هر گفتاری که به قصد ورود در یکی از مباحث امری بنگارند باید این باشد که "آنچه من توانسته ام بخوانم و از آنچه خوانده ام بفهمم و از آنچه فهمیده ام بنویسم این است " تا مبادا خواننده گمان برد که نویسنده را ادعای استیفاء مطلب بوده است . شاید بتوان گفت که این قاعده در باره مقاله ای که موضوع بحث آن " تعلیم و تربیت از لحاظ دیانت بهائی " است بیشتر از موارد دیگر صادق می آید زیرا که دیانت بهائی امر حضرت بهاء الله است ، حضرت بهاء الله به تعبیر حضرت عبدالبهاء مربی عالم انسانی است . بنابراین هرچه در امر بهائی آمده به معنی تربیت ، به قصد تربیت و در مسیر تربیت بوده است ، مبادی روحانی ، تعالیم اخلاقی ، نظم اداری و احکام شرعی و هر آنچه مستفاد از مضمون آثار قلم اعلی است مجموعه ایست که عنوان واحد تربیت

بهای را می توان بر آن اطلاق کرد . پس کسی را که باید ادای تکلیف کند و امر لجنه مجلله را در تحریر این مختصر ولو خارج از حدود بضاعت اوست انجام دهد چاره ای نمی ماند جز اینکه نظری به بعضی از اورای الواح بیندازد و بکوشد تا به قدری که مقدور او باشد معانی آنها را باز یابد . از آن پس جرأت به خود دهد ، قلم بدست گیرد ، برخی را از آنچه فهمیده است بنگارد و قبل از اینکه چنین کند عذر قصور بخواهد .

وجوب تربیت

تربیت در امر بهائی جزء فرائض دینی است . به قصد تهذیب و تزیین نیامده است . اقدام به آن را در اختیار اشخاص نهاده اند . کسی نمی تواند از آن سر باز زند . حکم است که در کتاب آن را واجب داشته اند . تکلیفی است که بر دوش مردم نهاده اند . رقمی است که حواله آن را به قلم اعلی نگاشته و بر ذمه اهل بها

گذاشته اند . کسانی که به تربیت نپردازند یا از آن
 شانه تهی کنند از انجام امری که بر آنان فرض است
 سر باز می زنند . از این رو باز خواست می شوند ، به
 کیفر میرسند ، بر آنچه خود می بایست بکنند و نکرده اند
 ملتزم می گردند . این بازخواست را خدا می کند و مردم
 به حکم ایمانی که به خدا دارند می کوشند تا آنچه را که
 او گفته است به کار بندند . تربیت به حکم ایمان فرض
 است و غفلت از آن وجدان مؤمن را به خوف و خشیت
 می اندازد و مضطرب و متلاطم می سازد . نتیجهٔ این
 اضطراب تعهد روحانی به تربیت اولاد است بی آنکه
 احتیاجی به الزام عامل خارجی باشد . اما اگر پدری یا
 مادری را چنین احساسی حاصل نشود ، قصور در تربیت
 فرزندان او را از خدا نترساند و وجدان او تحت تأثیر
 ایمان او به اضطراب نیفتد به حسب ظاهر نیز با مکافات
 روبه رو می شود . این جزا در مقام اول جزای معنوی
 است یعنی به صورت سقوط حق پدری است . چون
 هر تکلیفی مستلزم حقی است و آنجا که حقوق ساقط

شود تکالیف از اعتبار می افتد در برابر چنین پدری که قصور در تربیت حقّ ابّوت را از او گرفته است تکلیفی بر زمه اولاد نمی ماند و این خود جزای بزرگی است . اما اگر به حکم ایمان عمل کند و در پرورش فرزندان چنانکه شرط این ایمان است قصور نرزد بهاء خدا که برتر از آن گمائی نیست نثار او می شود . رحمت و عنایت خدا که سبقت بر جهان هستی دارد سراپای او را فرا می گیرد و این رحمت بدانجا می رسد که جمال قدم آن را که به تربیت طفلی برخیزد در مقام مربی یکی از فرزندان خود جای می بخشد .

این تکلیف منحصر بدان نیست که اشخاص به تربیت اولاد خود پردازند ، زیرا که در ساحت امر بهائـی از خودی و بیگانه نشان در میان نیست . آنجا که نخست به هرکسی تربیت فرزند خود را لازم آورده و آن را در حکم تربیت فرزند جمال ابهی شمرده اند پرورش یکی دیگر از کودکان را نیز در همین مقام نهاده و همین پاداش را در برابر آن روا دیده اند . در مقام دیگر

دامنه رحمت را فراتر گرفته و از ابناء نوع بشر خواسته اند که توجه به اولاد خود و اولاد دیگران را یکسان نمایند و آن را که استعداد بیشتر باشد نخست اهتمام در تربیت او کنند و علی الخصوص کوشش در پرورش نیازمندان را واجب تر شمارند .

این امر واجب به هر صورت باید انجام گیرد و طفلی نباید از نعمت تربیت محروم ماند . بهتر آنکه پدران و مادران خود بدین کار برخیزند . اما اگر نکنند ———— تکلیفی است که از زمه آنان به زمه جامعه منتقل می شود . امنای امر ، وکلای ملت ، اعضای بیت العدل هر محمل باید این تکلیف را برعهده گیرند و جبران قصور آنان کنند . خرج تربیت را از پدران توانگر ———— بستانند و به جای پدرانی که نیازمند و ناتوانند این مخارج را از اموال عامه تقبل نمایند . اما در باره اولادی که پدر و مادر ندارند به طریق اولی اجرای این تکلیف و قبول مخارج آن به همین مقام باز می گردد .

برای اینکه بتوان چنین کرد از جمله صادرات اموال

اشخاص مبلغی رامعین داشته اند که باید به قصـد انفاق در این سبیل به بیت العدل بلد پردازند . تا هیچ کس را یارای آن نباشد که از این امر خطیر تن درزند و هیچ مرجعی نتواند به دستاویزی شانهاز این بار، که بار عشق است و بامنت باید کشید ، تهی کند .

اینهمه تأکید از آنجاست که در آئین بهائی انسان اگر تربیت نشود در حکم حیوان بلکه بدتر از آن است . زیرا که حیوان به حکم طبیعت آنچه باید بکند می داند و حاجتی ندارد که چیزی از کسی بیاموزد . ولیگـن انسان که برخوردار از اختیار است و فارغ از قید ضرورت طبیعی است اگر تربیت نشود به حکم قدرتی که در انتخاب طریق عمل دارد امکان انحراف و استقامت هر دو او را حاصل است و حتی احتمال انحراف به تحریک غرائز حیوانی و عوامل شهوانی بیشتر می رود .

در هیچ محثی نمی توان از یاد برد که امر بهائی آئین وحدت عالم انسانی است . در چنین آئینی غایت تربیت باید این باشد که حصول وحدت را میسر سازد

به همین سبب اصول تربیت نیز باید در سراسر جهان از لحاظ توجّه به این غایت واحد یگسان باشد تا بتوان با قبول آن اصول به این غایت تحقق بخشید این اصول چیست ؟ — شمه ای میتوان در این باره بیان کرد :

تربیت روحانی

در امر بهائی تربیت روحانی و تربیت مادی هر دو لازم است . جانب هیچ یک را نمی توان مهمل گذاشت اما باید توجه داشت که تربیت مادی در خدمت تربیت روحانی است . باید به تربیت مادی پرداخت تا موجبات تربیت روحانی را فراهم ساخت . بهائی باید تندرست و توانا و توانگر باشد . مشروط بر اینکه صحت و قدرت و ثروت او در راه خدمت به حقیقت انسانیت به کار افتد و اگر نیکو بنگریم معنی روحانیت جز این نیست . تربیت را نباید وسیله ای برای وصول به ثروت

دانست یا به تصریح حضرت عبدالبهاء نباید کسی را
 بدان منظور تربیت کنند که " میلیونر " شود .

تربیت روحانی که اساس تربیت و غایت قصوای آن
 است مقتضی القاء محبت الله به دلهای کودکان است
 و این لطیفه ایست که با درج آن در کتاب اقدس تجدید
 حیات روحانی نوع انسانی تحقق یافته است . چون عمل
 به احکام الهی و قبول تعالیم دینی بر طبق اصول امر
 بهائی باید از دوست داشتن حق مایه بگیرد تنها در
 چنین وضعی است که میتوان از حیات روحانی اطمینان
 یافت . و گرنه تدینی که تنها از وعد و وعید مایه
 بگیرد یا بر پایه بیم و امید باشد بی آنکه چاشنی
 محبت بر آن زنند بیشتر به داد و ستد می ماند و
 دین داری چون بدین صورت درآید سوداگری می شود
 محبت خدا محبت مظهر امر اوست . به همین سبب
 کودکان بهائی را باید دوستدار جمال ابهی و شیفته
 و دلدادۀ اوساخت . و دین داری آنان را به صورت
 مهرورزی به جمال قدم و عشق بازی با اسم اعظم در آورد .

و البته برای اینکه چنین بتوان کرد نخست باید این
 عشق را در دل خود پرورد تا آثار آن خود به خود
 از ما ظاهر آید و بردل‌های کودکان نفس بندد . آنگاه
 باید زمزمه عاشقانه سردهیم ، با سرودها و شعرها و
 ترانه ها که به زبان می آوریم و سوز و گداز عشق را در
 قالب آنها فرو می ریزیم حال دل خود را باز گوئیم .
 این نغمه ها را یک حرف و دو حرف بر زبان آنها گذاریم .
 شام گاهان با ترنم اشعار جمال قدم به خواب نازشان
 فرو بریم ، بامدادان با نوای جان افزای مناجات بیدارشان
 کنیم . سرگذشتهای دل انگیز از جمال جانان در حضور
 آنان بگوئیم و بشنویم . عشقی را که طلعت دلدار به
 نوبا وگان بهائی داشته و آن را به اقسام مختلف در آثار
 خود باز نموده است به هر زبانی و در هر مجالی بدانان
 برسانیم تا از این همه قربت که در بارگاه عزت داشته اند
 همواره بر خود ببالند و سر به آسمان برافرازند .
 و مهر چنین محبوبی را به بهای جان خریدار
 شوند . منتهی در همه این موارد " شرط اول قدر"

این است " که پایدار و پای افشار باشیم در شیوه خود
 مداومت کنیم . اتصال مسیر تربیت را بهم نزنیم . چنان
 نباشد که گاهی بر اثر هیجان آنی کاری کنیم و از آن پس
 چنانکه گوئی رسم راه ما نبوده است آن را به يك ســـــو
 نهمیم و سرازجای دیگریدر آوریم . چنان نباشد که شور
 مستانه ای که به نام مهر دلداری از ما آشکار می شـــــود
 رنگ ریای به خود گیرد و آثار تظاهر و تصنع بر آن لایح
 باشد و

مربی باید باور کند که سرآغاز تربیت اهتمام در تدین
 اولاد است و هر امر دیگری را باید برای آن پایه
 استوار ساخت . نخستین خطای مربی این است که
 در پی آن برآید که مبنای غیر دینی برای اخلاق بشـــــر
 بیابد . و گمان کند که ملکات و کمالات را میتواند از راهی
 جز راه تدین در قلوب اطفال راسخ کرد . راهی گـــــه
 دیگران در مغرب زمین رفته و اینک از جایی سردر آورده اند
 که بر سواي اخلاق نشسته و زانوی غم در بغل گرفته اند ..
 روا نیست که در این باره به جای اطاعت آثار قلم اعلی

تقلید علما و حکما کنیم و یا خود را به تجدد بـازی
و فرنگی مآبی بزنیم و ادای دیگران را بدان سبب گـه
از دیار باختند تا آنجا در آوریم که راه رفتن خـود
را از یاد ببریم . اگر خود را بهائی می دانیم و ا مـر
جمال قدم را باور داریم باید این سخن را از آن مالک
امم بپذیریم که پرورش دادن و بار آوردن کودکان آنگاه
مطابق مطلوب ما تواند بود که با تعلیم دین داری و
خداشناسی آغاز شود .

تربیت اخـلاقی

امر بهائی با رشته ای که نمی توان گسست بـه
انسانیت پیوسته است . از همین رو مهر ورزیدن بـه
جمال قدم باید دل سپردن به نوع بشر را موجب شود
و پس از تقویت ایمان کودکان به امر الهی تحکیم روابط
آنان با نوع بشر مطمح نظر گردد . یعنی توجه بـه

تربیت اخلاقی و تحصیل آداب انسانی مقدم بر کسب علوم و تحصیل صنایع باشد .

اصل اول تربیت اخلاقی بر طبق تعالیم بهائیه—
این است که اطفال ارتکاب خطا را بزرگترین مجازات بدانند . یعنی نباید چنان به بار آیند که تنها از ترس کیفر بد نزنند . البته باید کیفری به میان آید تا خیمه نظم عالم بر پای ماند . منتهی این کیفر در مقام اول باید همان کار بد باشد . کودکان را باید چنان پرورش داد که اگر دروغ گفتن یا ترك ادب کردن یاستم راندن را مرتکب شوند از نفس همین اعمال رنجی ببرند که جانگاہ باشد نه اینکه از ترس کیفر دیگر از این کارها سرباز زنند . چون اگر چنین باشد پیوسته باید بدانان کیفر داد و این کیفر را دم به دم باید شدیدتر کرد تا به جایی برسد که معنی خود را از دست بدهد یا امکان آن از میان برود و در چنین روزی است که باید امید از چنین کسی برید . او را به امان خدا سپرد و در دل دعا کرد تا نکبتی را که مقدر بوده است یا بهتر آنکه—

بگوئیم که مربی برای او مقرر کرده است باشکیائی و
برد باری بپذیرد .

مربی برای اینکه در تربیت اخلاقی موفق باشد
احتیاجی به کسب کمالات صوری و تحصیل علوم و معارف
ندارد . البته اگر چنین کند بهتر است ، اما نباید
گمان برد که تا کسی تحصیل علوم نکند به تربیت قـا در
نمی آید . چون شخص مربی وجود خویش را به زیوردا^{نش}
بیاراید کار او زیباتر می نماید اما آنچه بر اوضاع
است و در ردیف تفنّن و تجمل محسوب نیست قوت
ایمان اوست عشق او بجمال ابهی است تخلق او بـه
اخلاق بهائی است . شاهد این مدعا را می توانید
در شهر خود ، در گوی خود و در خانه خود ببینید ،
چه بسا پدرانی که بی سواد مانده و مادرانی که ابجد
نخوانده اند کودکان برومند و توانا و نیکوکار و دیندار و
بی نیاز و سربلند به بار آورده اند و چه بسا دانایان
سخن ور زبان آور نازک بین نکته دان در کار تربیت
فرو مانده اند .

تربیت علمی

این سخن را بدان معنی نباید گرفت که شأن علم را در تربیت تحقیر کنیم و از مقام عظیم آن غافل باشیم بر شخص بهائی این تهمت روا نیست و خود او نیز نباید در این اشتباهه بیفتد . منظور این است که نمیتوان علم را اصل تربیت و مدار اخلاق شمرد و جانشین — ایمان و اخلاص و انجذاب ساخت . اما پس از اینگونه بنای تربیت بر پایه تدین نهاده شد و اخلاق جای استواری به دست آورد تا پای بر آن گذارد و از تزلزل در امان باشد بی هیچ گونه تأمل باید به دعوت علم پرداخت .

نوشتن و خواندن به خطی و زبانی ، یابه دو خط و دو زبان ، به کودکان آموخت خط اگر چه تا حدی که رفع حاجت کند کافی است و روانیست که چون پیشینیا ن

سالها و عمرها وقت گران بها را به باد فنا سپرد تا خط ما هر چه زیبا تر شود اما به هر صورت رنجی در این باره باید برد تا حبّ جمال که از شئون حیات بهائی است با حسن خط کودکان در آنان مایه بگیرد. زبان را باید وسیله تفکر و تفاهم بشماریم و ابزاری برای تحصیل معرفت بینگاریم. نه اینکه خود آن را غایت قصوای علم بدانیم. زبان را باید به قصد این بیاموزیم که نخست الواح و آیات و آثار الهیه را بخوانیم و آنچه را که در آنجا گفته اند دریابیم و چون آثار الهیه در این دوردیسه به زبان فارسی و زبان عربی است این دوزبان را باید فرا گرفت و به حدی در آنها مهارت یافت که حدّ اقل علم را به تعالیم امر بهائی از راه خواندن و فهمیدن آثار مبارکه به دست آورد. و آنگاه زبانی از زبانهای بیگانه را فرا گرفت تا هرکسی لا اقل دوزبان بداند که با یکی از آن دو بتواند با همگنان خود سخن گوید و با زبان دیگر ارتباط و اتحاد با سراسر عالم بشر که مبنای تعالیم بهائی است وی را میسر شود. البته

زبان دوم به موقع خود به تشخیص بیت العدل اعظم
 انتخاب می شود تا زبان جهانیان باشد و وحدت خط
 و لسان در عالم انسان تحقق پذیرد . اما عمری را بر سر
 تحصیل السنه متعدد گذاشتن یا به اصطلاح متداول
 زبان دان شدن و این امر را که وسیله ای پیش نیست
 به جای غایت شناختن و هدف تیر همت ساختن روانیست
 اتلاف وقت و تضییع عمر است . مری باید از ترغیب
 اطفال به این امر احتراز کند و آنان را به این راه
 بی سرانجام نیندازد . اما از این نکته غافل نباشد که
 کودکان باید بتوانند به همان زبانی که می آموزند نطق
 فصیح کنند ، زبان آور و سخن ور شوند ، پیام ایمان را از
 راه بیان به گوش آدمیان برسانند ، زبان بریده به گنجی
 نشستن را از کودکان بهائی باید به دور داشت و آنان
 را به گفت و شنودی که از دل برخیزد و بر دل نشیند
 برگماشت ، زیرا که سردار اهل بها در جهاد روحانی
 خود تقوی است و یکی از دوسپاهی که به فرمان این
 سردار رو به میدان میکنند سپاه بیان است .

در تعلیم علوم که از فرائض تربیت بهائی است باید توجه داشت که علمی را بیاموزند که نافع باشد ، — کشف حقایق منتهی شود ، تامین مصالح نوع بشر کند موجبات ارتفاع نوع انسان را در مراتب کمال فراهم سازد بحث الفاظ را مدار معارف نشمارند . علم را به صورت مجموعه مباحثی که به لفظ آغاز می شود و به لفظ پایان می پذیرد در نیاورند . مانند اصحاب حکمت در ترون وسطی و طلاب مدارس آن روزگار قیل و قال و نزاع و جدال را از فرائض ارباب علم و کمال نینگارند . تحصیل صنعت را که وسیله امرار معیشت است نباید در تعلیم و تربیت مورد غفلت قرار داد . زیرا که اهل بهاء — موجب تعلیمات قلم اعلی باید از راه اکتساب و اقتراف زندگی کنند .

بر آنان روان نیست که سر بار دیگران باشند بنشینند و بخواهند و بگیرند و بخورند و بخوابند . به امید ارشی که از پدر می برند یا مددی که از دوستان و خویشان و نزدیکان می گیرند راحت گزینند . با سرمایه ای که

از فریب کاری و کلاه برداری و صحنه سازی و زیان بازی
و پشت هم اندازی فراهم می کنند خود را نیازمند
فرا گرفتن صنعت ندانند .

تأثیر تربیت

تربیت مؤثر است . هم به اقوال و هم به اعمال
می توان تربیت کرد . منتهی تربیت به اعمال بهتر و بیشتر
و زودتر اثر می گذارد . از تربیت به اقوال نیز آنگاه که
با حسن اعمال مقارن باشد ثمری می توان به دست آورد .
مربی اگر خود بد انچه می گوید عامل نباشد رنجی
می برد که اجری ندارد . هم خود را عذاب می دهد
و هم طفل را به زحمت می افکند ، بی آنکه از آن عذاب
سودی بگیرد یا از این زحمت بهره ای بردارد .
در تأثیر تربیت تأکید باید کرد . اما نباید در این
باره چندان مبالغه نمود که این گمان حاصل آید که
تربیت قادر به تغییر فطرت است . استعداد فطری

اشخاص و اختلاف آنان را در مراتب استعداد مسلم می گیریم و تأثیر تربیت را تنها بدین صورت می پذیریم که استعدادی که در نهاد هر فردی از افراد انسان پوشیده و پنهان است از راه تربیت آشکار می شود . اگر تربیت نباشد فطرت انسان مانند دانه ای که آن را در محیطی از خاک مناسب به زمین فرو نکنند و آب به حد کفایت بدان نرسانند و از هوای مطلوب برخوردارش نسازند و کار و کوشش باغبان را به یاری آن نفرستند به دست زوال سپرده می شود و تأثیر تربیت در همین حد و است . نه اینکه مری متوقع باشد که با تربیت خود فطرت را دیگرگون سازد و یا استعدادی را که در طفلی نیست به وی ارزانی دارد .

تربیت را باید زودتر از آنچه معمول است آغاز کنیم و گرنه تأثیری ندارد و یا تأثیر آن بسیار ناچیز و بمقدار می شود . بعد از بلوغ چندان امیدی به تأثیر تربیت نمی توان بست . تربیت باید از خردسالی یا به تصریح مرکز میثاق از شیرخوارگی آغاز شود . از همین روست

که فرموده اند که اول مربی طفل مادر است ، از همین جاست که تربیت دختر مقدم بر تربیت پسر است . اگر پدری را ممکن نشود که هم دختر و هم پسر را تربیت کند آنکه میتواند مهمل گذارد دختر نیست ، زیرا که دختر چون به سن کمال رسد مادر شود ، مادری که تربیت نیافته است تربیت نمی تواند کرد و چون مادر نتواند یا نخواهد تربیت کند نه از پدر کاری ساخته است نه از هیچ مربی دیگر .

سخن را نمیتوان به پایان برد زیرا که بحث درباره تربیت بر حسب تعالیم بهائی است و این دنیا را گرانها نیست . اما از یک نکته به هر صورت نمی توان گذشت و آن اینکه تنها به پرورش روان نباید پرداخت بلکه تن را نیز باید پرورش داد تا مرکب رهواری برای روان باشد . در اینجا باز روی سخن مربی روحانی عالم انسانی بسوی مادران است . بدانان میگوید که باید آنچه موجب قوت بنیه و صحت بدن اطفال است فرا گیرند . کودکان را چنان بار آورند که تند رست و برومند و توانا

باشند . علی الخصوص طاقت تحمل مشقت بیابند و به
 زحمت و مرارت خوی بگیرند . طفل بهائی را چه دختر
 و چه پسر نمی رسد که ناز پرورده و خوش خـــــــورده
 و تن آسان و زودشکن باشند . زیرا که کار او پیمودن
 راهها ، سردرآوردن از جنگلها ، فرا رفتن به کوهها
 ، و گذشتن از دریاهاست قصد اوشکستن بند تعصب
 گشودن گمده عداوت ، آزاد کردن بردگان خرافات ،
 آبریختن بر آتش جهانسوز جانگداز جنگ ، به هم
 پیوستن نوع بشر از هر دین و هر رنگ و هر نژاد و هر
 کشور است . کاری به این همه دشواری از مردان و زنان
 تن پرور خوش گذران ساخته نیست .

طهران : ۱۹ اردیبهشت ماه ۱۳۵۱

علی مراد داودی